

## روایت بخشش دو محکوم به مرگ

## وقتی حضرت زهرا (س) شفاعت می‌کند

وحدی اخباری  
گروه تپش

دو خانواده با گذشت از حق خود، فرصت زندگی دوباره به آنها دادند تا فرزندان‌شان مصادف با روز پدر، لذت حضور دوباره پدر را در کنار خود تجربه کنند.

بخشش به جای قصاص مسیری بود که دو خانواده مقتول برگزیدند تا با این اقدام، کانون خانواده‌هایی را دوباره گرم کنند. آنها طبق قانون قدرت این را داشتند با قصاص انتقام بگیرند اما هر

## یک مجله مسیر زندگی‌ام را تغییر داد

و آیا امیدی به نجات من وجود دارد؟ ایشان گفت ما از زندان استعلام گرفتیم و با توجه به حسن اخلاقت، به تو کمک می‌کنیم. سرانجام پس از رایزنی‌های شورای حل اختلاف آیینک، شورای زیاران و خانواده‌ام، خانواده مقتول ۵۰۰ میلیون تومان از مبلغ دیه کم کردند. خودم یک میلیارد تومان داشتم، یک میلیارد و ۳۰۰ هم با کمک خیران و گلریزان همشهریانم جمع شد اما هنوز ۲۲۹ میلیون تومان کم داشتم که خانم حسینی از مؤسسه چتر نجات کمک کردند و مبلغ نهایی تقدیم خانواده مقتول شد. در حال حاضر از هفت و نیم سال زندان که برابم بریده‌اند، چهار سال را گذرانده‌ام. سه سال و نیم مانده که به صورت رای باز برای زندان کار می‌کنم و با تامین یک سند، از اسفند سال ۱۴۰۲ بیرون هستم. به عنوان تعمیرکار لوازم خانگی در جایی که با



زندان قرارداد دارد؛ از ساعت ۷ صبح تا ۳ بعداز ظهر کار می‌کنم و پنج، شش میلیون تومان هم حقوق دریافتی‌ام است.» آن‌طور که حسین تعریف می‌کند، او تلاش کرد تا همسرش را به زندگی برگرداند اما او حاضر به بازگشت نشد و در حال حاضر دختر و پسرش با مادر زندگی می‌کنند و حسین نیز ماهانه مبلغی به عنوان مهریه و نفقه به آنان پرداخت می‌کند: «در زندان برای دخترم خواستگار آمد که با موافقت من عقد کردند و خوشبختانه دامادم انسان معقول و خوبی است. من بیرون از زندان دست خالی‌ها را گرفتم و در زندان هم که بودم، از حضرت فاطمه (س) خواستم تا شفاعت کند که همین هم شد. روز شهادت حضرت فاطمه (س) اولیای دم گفتند دیه می‌خواهیم و دوباره در همین شب گلریزان شد و من آزاد شدم. در نهایت این‌که تمام تلاشم را می‌کنم تا فرزندانم در آرامش باشند.»

همسرش وکالت داد و گفت به خاطر نامعلوم بودن سرنوشتش، می‌تواند از او جدا شود. همسرش هم این کار را کرد اما خواهر بزرگ‌تر و برخی از همشهریان زیارانی‌اش پیگیر آزادی او شدند. خانواده مقتول ابتدا میزان دیه را سه میلیارد تومان اعلام کردند که بعد متوجه شدند حسین هم دست و بالش تنگ است و او تنها یک میلیارد تومان سرمایه دارد اما مطالعه یک مجله خانوادگی او را از بن بست خارج کرد. به گفته حسین، در آن مجله راجع به خانمی نوشته شده بود که در کار خیر مشارکت داشت. او از خواهرش خواست تا با آن خانم خیر تماس بگیرد که او نیز گرفت و آن خانم خیر شماره زنی به نام حسینی را داد که در مؤسسه مردم‌نهاد چتر نجات و در حوزه صلح اولیای دم، گذشت از قصاص و تامین دیه محکومان به قصاص فعالیت می‌کند. حسین در ادامه گفت: «از زندان با خانم حسینی تماس گرفتم و گفتم هنوز مقداری پول کم دارم

حسین ۴۵ ساله اهل زیاران شهرستان آیینک قزوین شانس این را پیدا کرد که به جای قصاص شدن، دوباره روی ماه زندگی را ببیند. مهرماه سال ۱۳۹۹ و درست در شب تولدش زمانی که او و همسرش مهمانان خود را دعوت کرده بودند، سرنوشت عجیبی برای او رقم خورد. حسین همسایه‌ای داشت که معتاد بود و برای تامین مواد مورد نیاز خود همراه همسرش دست به کارهای غیرعرفی می‌زدند. آن شب هم این روال بود و هر دو شاهد رفت‌وآمد مردان غریبه به خانه مرد همسایه بودند. همسر حسین که متوجه حضور ناآفل مرد غریبه‌ای در خانه شده بود، با او درگیری لفظی پیدا کرد که کلید خانه را از کجا آورده است. در این هنگام زن همسایه در دفاع از مرد غریبه گفت این موضوع به آنها ربطی ندارد. حسین با پلیس ۱۱۰ تماس گرفت و درخواست کمک کرد.

حسین در ادامه این ماجرا به جام جم گفت: «مدتی بعد شوهر این زن هم آمد و هر دو در برابر سوالات پلیس و این‌که مرد غریبه داخل راهرو چه نسبتی به آنها دارد، به تناقض‌گویی افتادند. من دیگر ادامه ندادم و گفتم فردا شکایت می‌کنم و سپس به خانه‌مان در طبقه دوم برگشتم، آن هم در شرایطی که جشن تولدم به هم خورده بود. روی میل دراز کشیده بودم که سروصدای زن و شوهر همسایه بلند شد. یکدفعه شوهر این زن فحش ناموسی داد و بعد من از در خانه بیرون آمدم و بین من و مرد همسایه درگیری لفظی رخ داد. سپس سه مرد از خانه زن و مرد همسایه بیرون آمدند و دوره‌ام کردند. من هم برای دفاع از خودم به خانه رفته و دنبال چوب گشتم که نبود. می‌خواستم جاقوی کوچکی بردارم که ناخودآگاه کارد را برداشتم. دوباره بیرون رفتم و آن سه نفر باز هم مرا دوره‌کردند و فحش دادند. جاقو را می‌چرخاندم تا به من حمله نکنند. در

همین هنگام مرد همسایه از پله بالا آمد و در لحظه‌ای که جاقویم را می‌چرخاندم یکدفعه داد زد سوختم، سوختم. گفتم من که به تو ضربه نزدم. با فیلم بازی کردن دنبال دیه‌ای؟ در همین حین خورد به دیوار و افتاد زمین. تازه آنجا دیدم که جاقویم از یک طرف رفته و از طرف دیگر بدنش خارج شده است. او را به بیمارستان و مرا هم به کلانتری بردند. مرد دوام نیاورد و بعدها فهمیدم که ۱۵ دقیقه بعد جانش را از دست داد. وقتی خبر را شنیدم انگار آب سرد رویم ریختند.» حسین از شدت ناراحتی و در بازداشتگاه کلانتری، با شلوارش طناب درست کرد و خود را دار زد. درست یک دقیقه مانده بود تا حسین جانش را از دست بدهد، مأموران از طریق دوربین‌های مداربسته متوجه‌اش شده و به سرعت او را پایین آوردند و با آمدن اورژانس حسین دوباره احیا شد. درحالی‌که سایه سیاه طناب دار بر گردن حسین سنگینی می‌کرد، او از زندان به

## بخشش پدر با گذشت اولیای دم

ناگهان به گردن یکی از مأموران کمپ برخورد کرد و او کشته شد. مراد پس از قتل در خانه یکی از اقوامش پنهان شد اما پلیس پس از ردزنی او را دستگیر کرد. پس از محاکمه در دادگاه مراد به قصاص محکوم شد و ۱۱ سال تمام در زندان ماند. در این مدت مریم کیانی، عضو هیات صلح و سازش استان لرستان دست به کار شد تا گره این پرونده را باز کند. دختر مراد گفت: «خانم کیانی، افراد مؤثر و حتی خود پدرم با خانواده مقتول صحبت کردند و آنها گفتند با دریافت ۳۰۰ میلیون تومان دیه رضایت می‌دهند. این پول خوشبختانه با کمک خانم کیانی و خیران جمع‌آوری و پس از پرداخت به خانواده مقتول، پدرم خردادماه سال ۱۴۰۰ از زندان آزاد شد. پدرم الان ساکن پلدختر است اما سن و سالش بالا رفته و اوضاع زندگی‌اش خیلی روبه‌راه نیست. ۱۰ روز سر بنایی رفت اما به دلیل تنگی نفس و مشکلی که در پاهایش دارد، نتوانست ادامه دهد و در حال حاضر برادری دارم که خرج پدر و مادرم را می‌دهد. اصلاً فکرم را هم نمی‌کردم روزی پدرم آزاد شود و باور نداشتم اما حالا خیلی خوشحالم که او را در کنار خود داریم.»

مراد ۵۴ ساله هم دومین فردی است که از قصاص نجات پیدا کرد تا سایه‌اش به عنوان پدر بالای سر فرزندانش باشد. یکی از دختران مراد در گفت‌وگو با جام جم اظهار کرد: «سال ۱۳۸۹ سن و سال زیادی نداشتم اما با توجه به گفته‌های اطرافیان، پدرم در این سال مرتکب قتل شد. پدرم اعتیاد داشت و یکی از اقوام‌مان به چشم می‌دید که ما به دلیل اعتیادش در فقر بزرگ می‌شویم و ناراحت بود. او تصمیم گرفته بود پدرم را در کمپ ترک اعتیاد بستری کند اما پدرم مخالف بود. قبل از او هم دایی‌هایم می‌خواستند پدرم را به کمپ منتقل کنند اما او گفت اگر پایم به آنجا برسد، دوام نمی‌آورم و می‌میرم. آن فامیل‌مان که دید پدرم قبول نمی‌کند، گفت موقعی که در خواب است، از مسئولان کمپ می‌خواهم او را ببرند. آنها یک‌بار ساعت ۹ شب آمدند اما پدرم جروبحث و انگار حتی تهدید کرد که اگر کسی جلو بیاید، او را می‌کشد. آنها رفتند و این بار ساعت ۲ نیمه شب آمدند و پدرم هم آن زمان شیشه زیادی کشیده و در حالت توهم بود و جار و جنجال آغاز شد.» در همین هنگام جاقوی میوه‌خوری که مراد برداشته بود